

جایگاه غرب آسیا در سیاست خارجی چین (۲۰۰۸-۲۰۱۷)



محمدرضا آدابی*

داود کیانی**

* دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم adabi_mail@yahoo.com
** دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم dkiani@outlook.com
تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۸ تاریخ تصویب: ۹۷/۲/۲۵
فصلنامه روابط خارجی، سال دهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۷، صص ۱۹۴-۱۶۳.

چکیده

مقاله حاضر به بررسی عوامل اصلی شکل‌دهی به جایگاه غرب آسیا در سیاست خارجی چین از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۷ میلادی می‌پردازد. موقعیت استراتژیک چین در دهه‌های اخیر که به طور عمده متأثر از رشد اقتصادی و بالطبع آن توان نظامی و دیپلماتیک است، سیاست خارجی این کشور را در حوزه‌های مختلف دچار تحول کرده است. یکی از مناطقی که در سال‌های گذشته در سیاست خارجی چین مورد بازتعریف قرار گرفته است، منطقه غرب آسیا است. امروزه جمهوری خلق چین اهمیت قابل ملاحظه‌ای برای غرب آسیا قائل است؛ به گونه‌ای که جایگاه غرب آسیا در سیاست خارجی این کشور ارتقا یافته است و چین در آن منافع استراتژیکی خود را در حوزه‌های اقتصادی و امنیتی دنبال می‌کند. بر این اساس، مقاله حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که عوامل تحول تدریجی در سیاست غرب آسیای چین در طول سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۷ کدامند؟ پژوهش پیش روی با روش توصیفی-تحلیلی، به این سؤال چنین پاسخ می‌گوید که بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ و کاهش تدریجی ارزش استراتژیک غرب آسیا برای آمریکا و افزایش اتکا اقتصاد چین به واردات سوخت‌های فسیلی، از عوامل اصلی تحول تدریجی سیاست غرب آسیای چین از اصل عدم مداخله به سیاست گسترش تعاملات اقتصادی-سیاسی است.

واژه‌های کلیدی: چین، غرب آسیا، امنیت انرژی، سیاست خارجی،

بحران مالی

مقدمه

رشد پایدار اقتصاد چین در سه دهه گذشته و گسترش نقش و بازیگری این کشور در سازمان‌های بین‌المللی، سبب شد تا چین و خیزش آن مورد توجه بسیاری از سیاست‌گذاران و پژوهشگران سیاست بین‌الملل قرار گیرد. هرچند همزمان با پایان جنگ سرد، این کشور تنها از منظر نیاز به واردات نفتی مورد توجه پژوهشگران واقع شد، اما با آغاز قرن بیست‌ویکم، رابطه با چین و توجه به این کشور فراتر از هر زمان دیگری اهمیت یافته است.

از یک سو چین در آغاز هزاره سوم روابط گسترده و پیچیده‌ای را با بسیاری از قدرت‌های مالی، اقتصادی و سیاسی در منطقه جنوب شرق آسیا و جهان ترتیب داده است و از سوی دیگر، رفتار متفاوت این کشور در مقایسه با قدرت‌های در حال ظهور و مزیت‌های نسبی این کشور در مقایسه با آنها در طول تاریخ، از جهات مختلف برای شرکای چین، مانع از کاهش یا قطع روابط شده است. استراتژی‌های مبارزه با تروریسم و اشاعه دموکراسی ایالات متحده فرصتی طلایی را برای چین به وجود آورد، زیرا سبب شد تا خیزش چین کمتر مورد توجه ایالات متحده امریکا به عنوان ابرقدرت نظام بین‌الملل قرار گیرد.

اهمیت بیش از پیش چین در استراتژی کلان ایالات متحده، تقریباً از میانه سال ۲۰۱۰ آشکار شد. آغاز خروج نیروهای امریکایی از عراق و در ادامه آن کشته شدن اسامه بن‌لادن در سال ۲۰۱۱ و خروج نیروهای امریکا از افغانستان در سال ۲۰۱۲، خبر از پایان دو استراتژی کلان اشاعه دموکراسی و مبارزه با تروریسم ایالات متحده امریکا دارد. از سوی دیگر، بحران اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸ که



منشا آن به ایالات متحده بازمی‌گشت و بدهی ۲۰ تریلیون دلاری این کشور به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان، بی‌نتیجه ماندن بسیاری از مسائل مورد اختلاف چین و امریکا همچون کره شمالی، محیط زیست، مسائل پولی و مالی، تبدیل چین به دومین اقتصاد جهان و تلاش‌های مضاعف برای گسترش روابط خود با بسیاری از کشورهای جهان، همه خبر از تغییراتی آرام، اما جلدی در وضعیت نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد می‌دهد.

غرب آسیا به رغم کاهش اهمیت آن پس از جنگ سرد، بار دیگر در آغاز هزاره سوم به یکی از مهم‌ترین مناطق جهان بدل شد. حضور گسترده نظامی امریکا از یک‌سو و افزایش میزان مصرف انرژی در سال‌های گذشته توسط قدرت‌های در حال ظهور از جمله چین از سوی دیگر، این منطقه را همچنان کانون توجه قرار داده است. در همین حال با آغاز جنبش‌های مردمی در کشورهای غرب آسیا و تحولات ساختاری و حکومتی در بسیاری از کشورها، به زودی شاهد تغییراتی در مناسبات و روابط حاکمان با کشورهای خارجی حاضر در منطقه خواهیم بود. به نظر می‌رسد این تحولات تأثیراتی مهم، اما منفی را بر نفوذ و نقش ایالات متحده در غرب آسیا بر جای خواهد گذاشت و در مقابل راه را برای نقش‌آفرینی بیشتر قدرت‌های در حال ظهور منطقه‌ای و جهانی فراهم خواهد کرد.

اهمیت این تلاش‌ها هنگامی روشن‌تر می‌شود که توجه داشته باشیم، طبق پیش‌بینی‌ها، وابستگی چین به انرژی غرب آسیا در سال‌های آتی رو به افزایش خواهد بود. به گونه‌ای که تا سال ۲۰۲۰، به بیش از ۷۰ درصد، معادل ۷ میلیون بشکه در روز و تا سال ۲۰۳۰ به ۱۱ میلیون بشکه خواهد رسید. از این رو در چنین شرایطی که منابع انرژی داخلی به ویژه نفت خام دیگر جوابگوی نیازهای انرژی چین نیست، وابستگی تامین انرژی به خارج، سیاست انرژی این کشور را به مسائل ژئوپلیتیک انرژی جهان پیوند زده است و در این میان خاورمیانه با در اختیار داشتن حدود ۶۵/۳ درصد از منابع نفت و ۳۳/۶ درصد منابع گاز در جهان، از اهمیت بالایی برخوردار است. به همین دلیل چین همواره نگاه ویژه‌ای به منابع این منطقه داشته است. با توجه به این امر که ۶۰ درصد از واردات نفت چین از

غرب آسیا و ۷۵ درصد کل نفت مورد نیاز این کشور از خلیج فارس و افریقا تأمین می‌شود و از لحاظ حمل و نقل ۹۰ درصد واردات نفت چین از طریق خطوط دریایی و به‌ویژه بنادر این منطقه صورت می‌پذیرد، می‌توان به اهمیت غرب آسیا برای چین و آسیب‌پذیری چین نسبت به این منطقه و انرژی آن پی برد. چین برای دستیابی به این مهم، تلاش‌هایی را برای نزدیکی هرچه بیشتر با کشورهای غرب آسیا انجام داده است. از طرف دیگر با عنایت به اینکه نفوذ در منطقه غرب آسیا تا حد زیادی نیازمند موافقت و چراغ سبز امریکاست، این کشور همواره تلاش کرده است تا از ایجاد تنش جدی با امریکا در منطقه پرهیز نماید. این امر باعث می‌شود تا برای انعطاف نشان دادن امریکا، در بعضی موارد سیاست‌های خود را همسو با این کشور قرار دهد.

از سوی دیگر، این کشور همواره در تلاش است تا با کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهایی از قبیل ایران و عربستان که به عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» چین در منطقه محسوب می‌شوند، روابط نزدیکی مخصوصاً از نظر اقتصادی برقرار نماید. در واقع چین در روابط خارجی خود، منافع اقتصادی را بر سایر منافع ترجیح می‌دهد و به همین منظور برنامه‌ریزی‌های این کشور تحت‌الشعاع دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی است؛ چرا که این کشور قدرتی نوظهور تلقی می‌شود و به دنبال خیزش مسالمت‌آمیز است.

بر این اساس، هدف اصلی این مقاله بررسی جایگاه غرب آسیا در سیاست خارجی چین بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۷ است. بنابراین به نظر می‌رسد این پرسش نیاز به واکاوی دارد که عوامل تحول در سیاست غرب آسیای چین از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۷ کدامند؟ از این رو با توجه به این سؤال، فرضیه مقاله عبارتست از: «کاهش تدریجی ارزش استراتژیک غرب آسیا برای امریکا و افزایش اتکا اقتصاد چین به واردات سوخت‌های فسیلی، عوامل اصلی تحول تدریجی سیاست غرب آسیای چین از اصل عدم مداخله به سیاست گسترش تعاملات اقتصادی-سیاسی است».

۱. چارچوب نظری

از ناپلئون نقل شده است که «چین یک شیر خفته است. این شیر بهتر است خفته بماند؛ چراکه اگر بیدار شود جهان را تکان خواهد داد» (Griis, 2005, p. 45). این نگاه نه یک حدس کلی، بلکه مبتنی بر تجربه و ادراک تاریخی اروپائیان نسبت به چین است. دیوید لمپتون معتقد است سهم چین از تولید ناخالص جهانی در قرون هیجده و نوزده میلادی، چیزی بین ۲۲ تا ۳۳ درصد بوده است؛ گو اینکه این هم در نیمه دوم قرن بیستم در سال ۱۹۵۰ به ۴,۵ درصد تنزل پیدا کرد (Lampton, 2008, p. 78). آمار و ارقام و گسترش چشمگیر سهم چین از اقتصاد و تجارت بین‌الملل، چنین می‌نماید که چین در حال تکان دادن جهان است. هم‌اکنون این کشور پس از آمریکا دومین تولیدکننده، صادرکننده و مصرف‌کننده انرژی در جهان است و این احتمال وجود دارد که در دو دهه آینده، چین به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل شده و آمریکا در رده دوم قرارگیرد. رشد اقتصادی خیره‌کننده چین و تولید ناخالص داخلی بالای آن که نزدیک به ۸ تریلیون دلار در سال می‌رسد، باعث شده است تا این کشور در حوزه نظامی نیز قدرت خود را بازسازی نماید. نمونه آنکه مصارف نظامی چین هر ساله در حال افزایش بوده و این کشور با سریع‌ترین نرخ رشد در هزینه‌های نظامی توانسته است تا پس از آمریکا، بالاترین بودجه نظامی را در جهان داشته باشد. بنابر آمار منتشر شده از سوی موسسه SIPRI، بودجه نظامی سالانه چین از ۳۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰، به ۲۱۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶ رسیده است (SIPRI Fact sheet, 2017).

رشد چین در حوزه‌های اقتصادی و نظامی که همزمان با افول موقعیت اقتصادی آمریکا همراه است، یادآور نظریه افول^۱ پل‌کندی در کتاب «صعود و سقوط قدرت‌های بزرگ» می‌باشد. فرضیه کانونی این کتاب که برگرفته از مشاهده ظهور و افول امپراتوری‌ها از قرن شانزدهم می‌باشد، آن است که قدرت‌های بزرگ به دلیل امتداد و گسترش یافتگی بیش از حد، زوال خواهند یافت. امپراتوری‌ها برای توسعه هژمونی خود متحمل هزینه اجتناب‌ناپذیری در دفاع از امنیت و

مرزهای ملی و نیز منافع جهانی خود خواهند شد. نظریه افول معتقد است که سیر تکامل ملت‌ها دو مرحله دارد: صعود، توسعه و افول. مرحله نخست، ناظر بر نفوذی است که یک دولت بر عرصه‌های معین و مهمی از نظام بین‌المللی اعمال می‌کند. در مرحله دوم، آن دولت به یک منزلت و برتری هژمونیک نسبت به سایر کشورها در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی می‌رسد. اما در مرحله پایانی، این افول است که قدرت هژمون را در پهنه بین‌المللی کاهش می‌دهد (Kennedy, 1987).

این نظریه قدرت تبیین‌کنندگی خوبی در توضیح فراز و فرود قدرت‌های بزرگی همچون پرتغال، اسپانیا، فرانسه و انگلیس طی قرون شانزدهم تا بیستم دارد. همچنین این نظریه به خوبی بیان نموده است که چگونه این جابه‌جایی قدرت به تنش‌ها، جنگ‌ها و بی‌ثباتی‌ها در دوران گذار منجر شده است. با این حال، نمی‌توان با اطمینان این مسیر را برای افول امریکا و صعود چین ترسیم نمود. به بیان دیگر، ممکن است چین به یکی از قدرت‌های بزرگ و همپایه امریکا تبدیل شود. اما لزوماً این موازنه جدید با جنگ و بی‌ثباتی‌های ممتد صورت نخواهد پذیرفت؛ چراکه گذار در ساختار قدرت بین‌المللی، می‌تواند صلح‌آمیز باشد.

در کنار نظریه افول، رویکرد دیگری که می‌تواند توضیحی برای دگرگونی‌های اخیر در اقتصاد سیاسی بین‌الملل ارائه دهد، نظریه ثبات هژمونیک^۱ است. این نظریه به خوبی می‌تواند مسئله رهبری در نظام بین‌الملل و موازنه قوا بین هژمون جهانی و قدرت در حال ظهور را تبیین نماید. چارلز کیندل برگر اولین اقتصاددانی بود که نظریه ثبات هژمونی را پس از شرح و تحلیل رکود بزرگ ۱۹۲۹ مطرح کرد. او معتقد بود که رکود بزرگ، سرآغاز افول بریتانیا و صعود امریکا به عنوان هژمون جهانی به شمار می‌آید. از نظر وی، وجود یک قدرت مسلط برای عملکرد موثر اقتصاد بین‌الملل آزاد و باثبات ضروری است. به بیان دیگر، هر چقدر قدرت هژمون لیبرال بیشتر شود، تجارت در اقتصاد بین‌الملل با آزادی بیشتر و موانع گمرکی و اقتصادی کمتری عمل خواهند کرد. در نتیجه میزان گشودگی در



اقتصاد بین‌الملل بستگی به میزان فاصله قدرت هژمونی با قدرت چالش‌گرا یا قدرت در حال صعود دارد.

این نظریه به خوبی می‌تواند توضیح دهد که چگونه امریکا پس از جنگ جهانی دوم، در اوج قدرت خود از اقتصاد بین‌الملل باز و لیبرال با تأسیس نهادها و رژیم‌های اقتصادی لیبرال (نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، گات و...) حمایت کرد و اکنون با ظهور چین و کم‌شدن فاصله‌اش با آن کشور، پایبندی‌اش به اقتصاد بین‌الملل لیبرال تضعیف شده است. اقدام امریکا در افزایش تعرفه برخی از کالاهای وارداتی از چین که با اعتراض چینی‌ها مواجه شده است، بیانگر پیدایش وضعیت جدیدی است که اغلب تحلیلگران اقتصادی از آن به عنوان یک جنگ تجاری یاد می‌کنند. نکته جالب در این زمینه «اینکه امریکا به عنوان بنیانگذار نهادهای اقتصادی، تجاری و سیاسی بین‌المللی، هم اکنون در جهت تضعیف این نهادها عمل می‌نماید و چین در تلاش برای تقویت اینگونه رژیم‌ها حرکت می‌کند».

مقاله پیش رو با الهام گرفتن از نظریه افول و ثبات هژمونیک تلاش دارد تا زمینه‌های ظهور چین به عنوان یک قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل و علل گرایش‌اش به غرب آسیا به عنوان یکی از مهمترین کانون‌های ژئواکونومیک و ژئوپولیتیک جهان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

۲. جایگاه انرژی در سیاست خارجی چین

در قاره آسیا، چین از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان و واردکنندگان انرژی جهان به خصوص گاز طبیعی است. این کشور به همراه کشورهای ژاپن، کره جنوبی و تایوان، بیش از ۷۰ درصد واردات گاز طبیعی مایع جهان را مصرف می‌کنند. در تعاملات اقتصاد سیاسی بین‌الملل در عرصه انرژی، مقامات این کشور با درک اهمیت نقش انرژی در رشد و توسعه سریع اقتصادهای ملی چین، ضمن آن که نیازهای مصرفی خود را از تولیدکنندگانی هم چون اندونزی، مالزی، استرالیا و قطر تامین می‌کند (Favenec, 2005, p.5)، رقابت بسیار تنگاتنگی را نیز با دیگر کشورهای این قاره بر سر تصاحب منابع و بازارهای انرژی مناطقی همچون خلیج

فارس، آسیای مرکزی، دریای خزر، روسیه، استرالیا و آفریقا آغاز کرده است (Correlge; Van der Linde, 2006, p. 537 & Cornelius; Story, 2007, p.17).

در این راستا این کشور نه تنها در پی تسخیر منابع انرژی سایر مناطق جهان است، بلکه تلاش می‌کند که سلطه خود را بر منابع انرژی همسایگانی هم‌چون تایوان و بازارهای مصرفی آنان تحکیم نماید. همچنین این کشور در راستای تأمین امنیت انرژی وارداتی نفت، گاز و سایر مواد خام، سیطره خود را بر خطوط دریایی انتقال انرژی از آب‌های ساحلی و دریا‌های هم‌جوار خود از ژاپن، ویتنام و تایوان گرفته تا خلیج فارس تثبیت می‌کند و در راهبرد نگاه به غرب، به دنبال تسخیر منابع انرژی آسیای مرکزی و نیز سرمایه‌گذاری و مشارکت در منابع انرژی روسیه نیز هست. در نگاه زمامداران چینی، میان قدرت‌های بزرگ و از جمله چین و آمریکا بر سر منابع انرژی، رقابتی اساسی آغاز شده که در آن برد یکی مساوی با باخت دیگری است. به عبارتی هر آن چه را که چین در این رقابت و بازی بزرگ به دست آورد، مساوی با باخت ایالات متحده آمریکا و طرف مقابل تلقی می‌شود (Holmes; Yoshihara, 2008, pp. 123-124 & Ibid, pp. 135- 136).

براساس برآورد اداره اطلاعات انرژی آمریکا عطش چین برای مصرف انرژی، از جمله نفت و گاز همچنان سیری ناپذیر تداوم خواهد یافت؛ این کشور به تنهایی بیش از یک سوم از کل تقاضای انرژی مصرفی جهان را به خود اختصاص خواهد داد و میزان مصرف مواد نفتی کنونی این کشور از ۶/۳ میلیون بشکه در روز، به بیش از ۱۳ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. مشاهده این روند بیانگر یک چرخش کامل در ترکیب انرژی مصرفی چین از زغال سنگ به نفت و گاز طبیعی بوده است (Dorian, J, etal. 2006, p.1985).

اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که با عنایت به ترکیب انرژی مصرفی چین، منابع انرژی داخلی چین نمی‌تواند پاسخگوی تحقق چنین رشدی باشد. ذخایر اثبات شده زغال سنگ چین ۱۲/۵ درصد از کل ذخایر جهانی است؛ علی‌رغم آن که چین جایگاه سوم را در میان تولیدکنندگان بزرگ نفت جهان به خود اختصاص داده و در عین حال دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در جهان

پس از امریکا است، اما به دلیل آن که ذخایر اثبات شده نفت این کشور حدود ۲۰ میلیارد بشکه است، که با توجه به روند مصرف کنونی، عمر آن حداکثر تا ۱۵ سال آینده خواهد بود؛ این کشور به سومین وارد کننده بزرگ میعانات نفتی در جهان (پس از امریکا و ژاپن) تبدیل می‌شود و حدود ۷۶ درصد نفت مصرفی و ۵۲ درصد گاز مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کند.

پیش‌بینی می‌شود که در ترکیب سبد انرژی مصرفی چین، سهم گاز طبیعی از ۳ درصد کنونی به بیش از ۱۰ درصد و یا از ۲۷ میلیارد متر مکعب به ۲۰۰ میلیارد متر مکعب تا سال ۲۰۲۰ افزایش یابد و این در حالی است که ذخایر اثبات شده گاز این کشور، حدود ۳۸ تریلیون متر مکعب تخمین زده می‌شود. بنابراین، حجم ذخایر موجود، جوابگوی نیازهای فزاینده این کشور نیست و این مسئله دولتمردان چینی را برای تأمین امنیت انرژی این کشور با چالشی اساسی مواجه ساخته است (Cornelius&Story, 2007, p. 7).

اشاره شد که در وضعیت کنونی، امنیت انرژی و تجارت، منافع اساسی چین در منطقه غرب آسیا به شمار می‌آیند. از آنجا که غرب آسیا به طور تاریخی از بی‌ثباتی بالایی برخوردار بوده و از دیگر سو با کشف نفت از جایگاه ویژه‌ای در اقتصاد جهانی برخوردار شده است، قدرت‌های بزرگ همواره در این منطقه حضوری گسترده داشته‌اند و نقش خود را به عنوان نیروی ثبات‌ساز، تصویرسازی کرده‌اند. این نقش را در دهه‌های گذشته و به‌ویژه در دوران پس از جنگ سرد، ایالات متحده ایفا کرده است و سایر قدرت‌ها نیز به اجبار یا به اختیار، این نقش‌آفرینی امریکا را پذیرا شده‌اند. لذا از منظری تاریخی، شاید بتوان یکی از ویژگی‌های مهم منطقه غرب آسیا را "غرب محوری" آن ذکر کرد؛ چرا که در سطح تحلیل کلان و از منظر نظم بین‌المللی، همواره غربی‌ها (چه در قالب بریتانیا و چه امریکا) بوده‌اند که به طور جدی درگیر تحولات منطقه شده و سعی در شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای مطلوب خود داشته‌اند. حضور امریکا و متحدانش در عراق، به طور ملموس این موضوع را نشان می‌دهد. این در حالی است که بازیگران دیگر، همواره نقش حاشیه‌ای - حتی پیش از فروپاشی اتحاد شوروی - در

این منطقه ایفا کرده‌اند (دهقانی و فرازی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۷).

۳. تحول در سیاست غرب آسیای چین در زمینه انرژی

به طور طبیعی می‌توان گفت که چین مهمترین عامل در تغییر جهت مسیر انرژی غرب آسیا به سمت آسیاست، زیرا حجم عظیم اقتصاد آن، این کشور را قادر می‌سازد تا نقش بسیار مهمی را در روندهای اقتصاد بین‌الملل بازی کند. تحلیل‌گران چینی امنیت انرژی معتقدند که این کشور در آینده بر سر منابع نفتی غرب آسیا با آمریکا و متحدانش وارد رقابت جدی خواهد شد. آنان این موضوع را نیز درک می‌کنند که کنترل نفت غرب آسیا تا حد زیادی در اختیار امریکاست و نیز ژاپن و اروپا به عنوان شرکای آن، واردکنندگان مهم نفت این منطقه‌اند. این دو در ترکیب با یکدیگر، وضعیت سختی را برای چین ایجاد می‌کند، زیرا این کشور مجبور به مبارزه در صحنه‌ای است که ابزار مناسب با آن (نفوذ) را ندارد. در واقع، چین دیر هنگام به سوی اتخاذ استراتژی برقراری روابط مستحکم دو جانبه با دارندگان منابع نفتی در منطقه پیش رفته است و بدین لحاظ از نفوذ قابل توجهی در میان آنان برخوردار نیست.

بدین ترتیب، از ابتدای ورود به جرگه واردکنندگان نفت، چینی‌ها درک کردند که امنیت انرژی نیز می‌تواند حوزه‌ای باشد که آمریکا در آن چین را آزار دهد. نگرانی آنان از هنگامی افزایش پیدا کرده است که دریافته‌اند آمریکا مسیر عبور نفت وارداتی آنان از خلیج فارس تا دریای چین جنوبی را تحت کنترل دارد. برخی محققان چینی معتقدند که آمریکا از کنترل خود بر خلیج فارس جهت کنترل چین بهره خواهد برد. گرچه شواهدی از سوی آنان ارائه نشده است، اما امکان دارد آمریکا برای فشار وارد آوردن بر چین در زمینه حقوق بشر و فروش تسلیحات، از "برگ انرژی" استفاده کند؛ زیرا مجازات‌های اقتصادی ابزار مهمی در سیاست خارجی این کشور در دوران پس از جنگ سرد بوده است. به علاوه، آسیب‌پذیری چین در برابر اعمال فشار اقتصادی از سوی آمریکا، تهدید به استفاده و یا استفاده از این اهرم را برای آمریکا، آسانتر می‌سازد. هدف "دیپلماسی نفتی" چین در غرب آسیا، در واقع اطمینان از تداوم دستیابی به نفت در منطقه‌ای است

که تحت تسلط امریکا قرار دارد، تا از این طریق بتواند نیاز خود به این ماده را برطرف سازد (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۴، صص ۴-۱).

اما بزرگ‌ترین مسئله، نفوذ و حضور موثر ایالات متحده در منطقه است. رویکرد چین به کشورهای غرب آسیا را رفتار این کشور با ایالات متحده و ادراک چینی‌ها از اهداف امریکا در منطقه تشکیل می‌دهد. رهبران چین تصدیق می‌کنند که حضور امریکا در غرب آسیا به دلیل منافع استراتژیک و اشینگتن است که امریکا بر حضور دیپلماتیک و نظامی خود برای دهه‌ها پافشاری خواهد کرد و این سیاست امریکا برای ثبات منطقه و به عنوان یکی از منابع بی‌ثباتی، خطرناک خواهد بود. سیاست‌گذاران در پکن همچنین نسبت به نیت امریکا در سلطه یافتن بر منطقه سوءظن دارند و رهبران چین اغلب مخالفت خود را با سیاست‌های مشخص امریکا که با هدف کسب منافع این کشور بوده است، اعلام می‌کنند؛ مشخصاً حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ (دهقانی و فرازی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۸).

شکی نیست که دغدغه‌های امنیتی، اهمیت فزاینده‌ای را در سیاست‌های چین در سال‌های آینده تشکیل خواهد داد. چین بیش از گذشته به منابع انرژی آسیای مرکزی و غرب آسیا نیازمند است و از همین رو تلاش دارد تا امنیت خطوط انتقال دریایی و زمینی انرژی به این کشور را تأمین کند. بی‌شک در این راه با تلاش‌های محدودیت آفرین ایالات متحده امریکا و برداشت‌های تهدیدآمیز همسایگانش از تقویت نیروهای نظامی آن در آینده‌ای نه چندان دور مواجه خواهد شود، اما آنچه به غرب آسیا باز می‌گردد، نقش کلیدی این منطقه در رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده امریکا در منطقه است (همان، ص ۱۳۱). لذا سیاست حال حاضر چین پذیرش رهبری ایالات متحده است.

چین با هدف اجرای استراتژی انرژی و تأمین اهداف تجاری و شرکت‌های نفتی، به دنبال استفاده از سطح وسیعی از اقدامات دیپلماتیک، تجاری و اقتصادی در منطقه غرب آسیا است. به همین دلیل دولت چین بر روی اقدامات بزرگ تمرکز نموده است تا بدین وسیله با تضمین محیط دوستانه و آرام، فضا را برای قراردادهای انرژی آماده سازد. به عنوان مثال، این کشور به دنبال استفاده از نفوذ

بین‌المللی خود با هدف تشویق ثبات در منطقه، مدیریت دیپلماسی انرژی فعال، توسعه وابستگی متقابل در حوزه انرژی و اقتصادی از طریق بسته‌های پیشنهادی حاوی وام، تجارت، حمایت از سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی چین در منطقه و اجازه سرمایه‌گذاری به کشورهای غرب آسیا در "صنایع پایین‌دستی" خود بوده است (Xin, Ibid).

شرکت‌های چینی نیز بر روی فعالیت‌های تجاری شامل مواردی چون استخراج و تولید نفت، خدمات مهندسی، پالایش و پتروشیمی تمرکز نموده‌اند. برخلاف "شرکت‌های بین‌المللی نفتی" که به ظاهر در مورد بازگشتی کوتاه‌مدت دارای محدودیت می‌باشند، شرکت‌های نفتی چین به دلیل حمایت‌های دولت می‌توانند چشم‌انداز بلندمدت‌تری را در نظر گیرند و در نتیجه رویکردی انعطاف‌پذیرتر در بستن قراردادهای نفتی با کشورهای غرب آسیا داشته باشند. در این راستا، هرچند شرکت‌های نفتی چین به شکل فعالی در پروژه‌های نفتی و گازی سایر کشورها چون کویت، عمان، قطر، سوریه، امارات متحده عربی و یمن فعال هستند، اما تمرکز اصلی آنها بر دو کشور اصلی تولیدکننده نفت یعنی عربستان و ایران است که ماهیت و نسبت وابستگی شان با یکدیگر متفاوت است. در ادامه حضور چین در این دو کشور را با جزئیات بیشتری مورد بحث قرار می‌دهیم.

الف) عربستان سعودی

عربستان سعودی یکی از منابع اولیه چین برای واردات نفت است و قرار است به زودی به منبع اصلی تامین نفت و گاز طبیعی آن تبدیل شود. انرژی محور اصلی همکاری چین - عربستان است. بیانیه معاون نخست وزیر (سابق) چین، لی کچیانگ، به دقت روابط عربستان - چین را جمع‌بندی کرد: «این همکاری با منافع بنیادین دو کشور برای پیشبرد همکاری همه‌جانبه در اکتشاف انرژی، خدمات فناوری، کسب و کار و تبادل سیاست مطابقت دارد تا شرایط برد-برد و توسعه مشترک محقق شود (Xinhua, 12 May, 2010). همکاری چین - عربستان در زمینه انرژی ذاتا چندوجهی است. این همکاری شامل واردات نفت، عملیات بالادستی،

پایین دستی، ساخت مخازن ذخیره نفت، صنایع پالایش و پتروشیمی است. طی ۴ سال اخیر، عربستان سعودی ۱۷ درصد از کل واردات نفت چین را تامین کرده است. چین در حال گرفتن جایگاه ایالات متحده به عنوان واردکننده شماره یک نفت عربستان سعودی در جهان است. طبق داده‌های اداره اطلاعات انرژی، در سال ۲۰۰۹ میلادی، صادرات عربستان به ایالات متحده از ۱/۵ میلیون بشکه در روز نسبت به سال پیش از آن، به ۹۸۹۰۰۰ بشکه در روز کاهش یافت، یعنی به پایین‌ترین سطح طی ۲۲ سال گذشته رسید. در همین سال فروش نفت سعودی به چین بیش از یک میلیون بشکه در روز رسید که تقریباً دو برابر سال پیش از آن بود. پادشاهی عربستان اکنون یک چهارم واردات نفت چین را در دست دارد (Mouwad, Jad, 2010). با توجه به نوسانات بازار جهانی نفت و به بن‌بست رسیدن مذاکرات ایران با جامعه جهانی، انتظار می‌رود این ارقام افزایش یابند. عربستان سعودی با اطمینان بخشیدن به بازارهای جهانی در خصوص توانایی‌اش در جبران هرگونه کمبود ناشی از کاهش صادرات نفت ایران، به نقش اصلی خود به عنوان «متعادل کننده» بازار نفت ادامه خواهد داد. آژانس بین‌المللی انرژی تخمین زده است که تحریم‌های تحمیلی علیه ایران، بین ۸۰۰۰۰۰ الی یک میلیون بشکه در روز از صادرات نفت آن کم می‌کند. با این حال عربستان سعودی حتی در زمانی کوتاه قادر به تولید دو برابر این رقم است. تولید نفت عربستان در حال حاضر ۹/۹ میلیون بشکه در روز است. اما ظرفیت تولید آن می‌تواند بدون اعمال فشار بر زیرساخت‌های نفتی‌اش، از ۱۲ میلیون بشکه در روز نیز فراتر رود. توانایی افزایش تولید نفت به این سهولت برای عربستان سعودی این امکان را فراهم می‌کند که نه تنها ایران رابه حاشیه براند، بلکه بازارهای جهانی را نیز آرام کرده و در مرحله‌ای حیاتی، زمانی که اقتصادهای آمریکا و اروپا در حال بهبود از تأثیرات ناشی از رکود اقتصادی هستند، رشد اقتصادی را به شدت افزایش دهد (Ibid).

اهمیت عربستان سعودی در استراتژی انرژی چین به خاطر میزان ذخایر و توانایی تولید در کنار تأثیر منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور در حوزه انرژی است. عربستان سعودی به عنوان مهمترین تولیدکننده نفت چین باقی مانده است، هرچند

در سال ۲۰۰۶، در مقطعی کوتاه آنگولا جای این کشور را گرفت. ضمن این که عربستان یکی از بزرگترین کشورها در حوزه انرژی گاز محسوب می‌شود. در بعد ذخایر گاز این کشور بعد از روسیه، ایران و قطر در جایگاه چهارم قرار دارد. مهمترین منطق روابط عربستان و چین به موضوع "امنیت انرژی" برمی‌گردد. عربستان سعودی با نگرش محافظه‌کارانه خود به خارجی‌ها اجازه می‌دهد تا ذخایر نفتی را رزرو کنند، که چین از این فرصت برای بالا بردن میزان امنیت انرژی وارداتی خود استفاده می‌کند. در این ارتباط، دو کشور به شکل متقابل در حال سرمایه‌گذاری در صنایع یکدیگر می‌باشند. البته بخش پایین دستی بیشترین سرمایه‌گذاری‌ها را به خود اختصاص داده است که این امر با هدف تضمین عرضه و تقاضا صورت می‌گیرد. مهم‌ترین قرارداد بین دو کشور، شامل تأسیس یک کارخانه پتروشیمی به شکل مشترک توسط "آرامکو سعودی"، "اکسون موبیل" و "سینوپک" در استان "فیوجیان" چین است که توانایی تصفیه ۲۴۰/۰۰۰ بشکه نفت در روز را دارد. بعلاوه قراردادی جداگانه میان طرفین در مورد ساخت ۷۵۰ پمپ بنزین و شبکه ترمینال فیوجیان به امضا رسیده است. ضمن این که عربستان سعودی در حال کمک به چین در ساخت امکانات ذخیره سازی استراتژیک می‌باشد. در مقابل، فعالیت‌های شرکت‌های نفتی چین در عربستان سعودی محدود به خدمات مهندسی شامل لوله‌کشی، تعمیرات و جمع‌آوری اطلاعات زلزله در کنار پروژه‌های گاز طبیعی می‌باشد (<http://www.uofaweb.ualberta.ca>).

همکاری عربستان- چین در زمینه انرژی به ساخت ذخایر نفتی استراتژیک چین نیز گسترش می‌یابد. در حال حاضر، چین یک ذخیره نفت ۳۰ روزه دارد که بسیار کمتر از سطح ذخیره ۹۰ روزه متوسط کشورهای توسعه یافته و ذخیره ۱۵۰ روزه ایالات متحده است. هدف اصلی چین افزایش ظرفیت ذخیره خود به ۹۰ روز طی ۵ الی ۱۰ سال است. عربستان سعودی به چین در ساخت پایگاه ذخیره نفت دالیان، یعنی یکی از چهار مورد از ذخایر استراتژیک نفت چین کمک می‌کند، سایر پایگاه‌ها در چینگ دائو، نینگبو و فوشان در حال ساخت هستند. به گفته منابع چینی، عملیات ساخت و ساز هشت پایگاه دیگر تا پایان سال ۲۰۱۲ تکمیل

خواهد شد. جنبه سوم همکاری بین دو طرف، ساخت پالایشگاه در هر دو بازار است (Xinhua, 21 February, 2012).

در اوایل سال ۲۰۱۲، سینوپک توافقی با آرامکوی سعودی برای ساخت پالایشگاه ینبع در ساحل دریای سرخ با عربستان امضا کرد. این پروژه در اصل در سال ۲۰۰۶ و به عنوان یک سرمایه‌گذاری مشترک بین آرامکو و کونوکوفیلپس آغاز شد. سینوپک، صاحب ۳۷/۵ درصد از سهام پالایشگاه خواهد بود که این امر حضور چینی‌ها را در بازار داخلی سعودی به شدت افزایش خواهد داد. با توجه به این واقعیت که شهر ینبع به لحاظ استراتژیک در ساحل غربی شبه جزیره عربستان واقع شده است، ساخت و ساز پالایشگاه، توانایی شرکت آرامکو و سینوپک را برای صادرات نفت پالایش شده به بازارهای آسیا و جهان به شدت افزایش می‌دهد. استفاده از پالایشگاه ینبع همچنین تنگه هرمز را دور زده و در نتیجه باعث کاهش آسیب‌پذیری چین در مقابل تحولات امنیتی در منطقه خلیج فارس می‌شود. مذاکراتی نیز بین سینوپک و آرامکو برای ساخت پالایشگاه در ایالت چینی فوجیان در حال انجام است. یکی از جنبه‌های مرتبط با همکاری چین - عربستان در زمینه انرژی، صنعت پتروشیمی است. عربستان سعودی در سال‌های اخیر گام‌های قابل توجهی در زمینه این صنعت برداشته است. شرکت صنایع اساسی عربستان که یک شرکت پتروشیمی پیشرو در جهان است، محصولات پتروشیمی را به ارزش سالانه بیش از ۲ میلیارد دلار به چین صادر می‌کند (علیمات، محمد اس، ۲۰۱۳، ص ۲۲۹).

ب) ایران

ایران نیز یکی از بزرگترین کشورها در حوزه انرژی محسوب می‌شود. ایران از نظر ذخایر گاز و نفت به ترتیب در رتبه دوم و چهارم قرار دارد و به همین دلیل به شدت مورد توجه چین قرار گرفته است. در حال حاضر چین بخش مهمی از نفت خود را از ایران وارد می‌کند و قصد دارد بخش اعظم "گاز طبیعی مایع" خود را نیز از این کشور وارد نماید. مهم‌ترین منطق همکاری چین با ایران نه تنها به خاطر تضمین عرضه نفت و گاز، بلکه به خاطر فرصت‌های تجاری است که نصیب

شرکت‌های نفتی چین می‌شود. ایران از جمله معدود کشورهایی محسوب می‌شود که اجازه سرمایه‌گذاری در صنایع بالادستی خود را به چینی‌ها داده است. در سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، چین بزرگترین طرف تجاری نفت ایران بوده است (<http://www.uofaweb.ualberta.ca>). در این راستا، چین از جمله معدود کشورهایی است که تحریم‌های امریکا علیه ایران را شکسته، تحریم‌هایی که سرمایه‌گذاری بیش از ۲۰ میلیون دلار در صنایع ایران را با ممنوعیت مواجه می‌گرداند (Mgnus, Burnett, 2006, p. 15).

فعالیت‌های چین در ایران، شامل بهبود پالایش و خدمات لوله‌کشی و مهندسی و حفاری زمین برای نفت می‌باشد. دو پروژه مهم اکتشاف حوزه گاز "پارس شمالی" و توسعه "میدان نفتی یادآوران"، مهمترین پروژه‌های بین دو کشور هستند. قرارداد توسعه میدان گاز پارس شمالی بین "شرکت ملی نفت ساحلی چین" و "شرکت ملی نفت ایران" بسته شده که گفته می‌شود به زودی نهایی خواهد شد. این پروژه نیازمند سرمایه‌گذاری ۱۶ میلیاردی طرف چینی است. پروژه دیگر که در حدود ۲ میلیارد دلار ارزش دارد، بین "شرکت ملی نفت ایران" و "شرکت پتروشیمی چین" در مورد پروژه یادآوران در سال ۲۰۰۷ نهایی شد. براساس این قرارداد، شرکت پتروشیمی چین، میدان یادآوران را توسعه خواهد داد و در مقابل ۱۰ میلیارد تن گاز مایع طی ۲۵ سال از ایران می‌خرد.

چین و ایران یک سلسله قراردادهایی به مدت ۲۵ سال و به ارزش بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار را به امضا رسانده‌اند. ایران پیش از این از گروه شرکت‌های سینوپک درخواست کرده بود تا برنامه کلی بهبود منابع انرژی در ایران را تدوین کند. در این طرح برنامه‌های اکتشاف، حفاری و توسعه صنایع پتروشیمی و گاز طبیعی مدنظر گرفته شده است. در اکتبر ۲۰۰۴، مجموعه سینوپک چین و ایران قراردادی به ارزش حدود یکصد میلیارد دلار برای دستیابی به ۲۵۰ میلیون تن گاز طبیعی مایع و ۱۵۰ تا ۱۶۰ هزار بشکه نفت خام در روز به امضا رساندند. ضمن این که در سال ۲۰۰۹، پکن و تهران قراردادی به ارزش ۸/۲ میلیارد دلار برای توسعه پالایشگاه نفت اراک را به تصویب رساندند (ترابی، ۱۳۹۰، ص ۲۵).

در دسامبر ۲۰۰۶، شرکت های چینی قراردادی به ارزش ۶ میلیارد دلار برای گسترش مرکز عظیم گاز پارس شمالی با ایران به امضا رساندند. براساس این قرارداد، طرف چینی کارخانه ای برای مایع کردن گاز طبیعی در ایران می سازد. مدت اجرای این طرح ۸ سال اعلام شده است و براساس آن شرکت چینی ۵۰ درصد از گاز تولید شده را دریافت خواهد کرد. با توجه به این که ذخایر نفتی در این مرکز حدود ۱۷ میلیارد بشکه است، بنابراین سهم چینی ها از راه اندازی این طرح بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود (طاهری و ترابی، ۱۳۹۰، ص ۶۷).

در سال ۲۰۱۰، توسعه میدان آزادگان شمالی بین شرکت ملی نفت پارس و شرکت ملی نفت چین امضا شد. ظرفیت این میدان تولید روزانه ۲۶۰ هزار بشکه در روز است. شرکت ملی نفت چین بیش از ۷۰ درصد سهام این پروژه را در اختیار دارد و ۹۰ درصد هزینه های پروژه را تامین خواهد کرد. مدت زمان تولید نفت از میدان مذکور ۲۵ سال در نظر گرفته شده است که در این مدت حدود ۳۲۰ میلیون بشکه نفت از آن استخراج خواهد شد. قیمت برآوردی هر بشکه نفت خام در دوره بازپرداخت ۵۰ دلار و میزان برآورد درآمد میدان طی ۲۵ سال حدود ۱۶ میلیارد دلار پیش بینی شده است (همان، ص ۶۸).

همان طور که گفته شد، قرارداد نفتی مهم دیگر بین ایران و چین، قرارداد میدان یادآوران است. قرارداد فاز اول توسعه میدان یادآوران به ارزش تقریبی ۲ میلیارد دلار در ۲۰۰۹ مابین شرکت ملی نفت ایران و شرکت سینوپک چین امضا شد که پس از گذشت ۳ سال هم اکنون رقم اعتبارات توسعه فاز اول این میدان حدود ۱ میلیارد و ۶۳۳ میلیون دلار افزایش یافته است. براساس این قرارداد، توسعه فاز اول این میدان برای تولید ۸۵ هزار بشکه و فاز دوم برای تولید ۱۰۰ هزار بشکه (در مجموع ۱۸۵ هزار بشکه نفت در روز)، به شرکت چینی واگذار شده است. مدت اجرای این پروژه در فاز اول چهار سال و در فاز دوم سه سال خواهد بود که سرمایه ابتدایی کار در فاز اول حدود ۲ میلیارد دلار برآورد می شود. میدان یادآوران با مجموع نفت خام بیش از ۳/۱۷ میلیارد بشکه در جنوب میدان نفتی آزادگان در استان خوزستان واقع شده که حدود ۲/۳ میلیارد بشکه نفت این

میدان قابل استحصال و تولید روزانه آن نیز افزون بر ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار بشکه نفت خام پیش‌بینی شده است (همان).

چین که در دوران تحریم با خرید حدود ۴۰۰ هزار بشکه نفت در روز، بزرگترین خریدار نفت ایران بود، پس از رفع تحریم‌ها میزان واردات نفت را از کشورمان افزایش داد. روند واردات نفت چین از ایران از زمان اجرای برجام روندی افزایشی داشته است، البته به دلیل تفاوت نیاز پالایشگاه‌ها در ماه‌های مختلف سال، در میزان صادرات به صورت ماهانه نوسان‌هایی وجود دارد. بر این اساس، وزارت نفت به نقل از خبرگزاری رویترز اعلام کرد: «واردات نفت خام چین از ایران در ماه ژوئیه ۲۰۱۷ (تیر و مرداد ۱۳۹۶) با ۰,۴۵ درصد افزایش سالانه به ۵۶۸ هزار و ۷۲۰ بشکه در روز رسیده است (www.irna.ir/fa/News/82641469/01-06-1396)

۴. علل تحول در سیاست غرب آسیایی چین و چالش‌های فرارو

چین به دلیل نداشتن سابقه استعمارگری، برخوردار از بازار بزرگ و جذابیت سرمایه‌گذاری، به خوبی از مزیت‌های نسبی خود بهره‌برداری نموده است و مانند آمریکا درصدد تغییرات سیاسی در منطقه نیست. البته راهبرد جدید غرب آسیای چین نه تنها ریشه در سیر تکاملی تاریخی آن دارد، بلکه متأثر از تقویت قدرت ملی و نفوذ بین‌المللی چین طی سالیان اخیر است. در ادامه مهمترین عوامل این تحول مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

الف) نیاز استراتژیک چین به انرژی غرب آسیا

محققان بر این باورند که رشد اقتصادی یک کشور در مراحل اولیه با رشد روزافزون تقاضا برای انرژی همراه است. گریفین در همین رابطه می‌گوید: «هرچه سرعت رشد اقتصادی بیشتر باشد، به تبع آن مصرف انرژی و سوخت‌های سیال نیز با آهنگ بیشتری رشد خواهد داشت» (گریفین، ۱۳۷۸، صص ۱۶۴-۱۶۳). بر همین اساس اصلاحات اقتصادی ابزارمحور، تقاضای انرژی را در چین افزایش داده است. از سوی دیگر، مشروعیت چین نو و حزب کمونیست، وابسته به تداوم

رشد اقتصادی این کشور و افزایش استانداردهای زندگی است، زیرا توسعه و رشد اقتصاد ملی نقش مهمی در افزایش رضایتمندی مردم از کارایی نظام سیاسی کمونیستی و در نتیجه، مشروعیت آن دارد. این اقتصاد در حال رشد، به شدت به انرژی وابسته است و می‌توان گفت که «انرژی موتور توسعه ملی در چین است» (موسوی شفائی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۲).

هرچند چین عمده‌ترین مصرف کننده زغال سنگ جهان است، اما به دلایل زیست محیطی، سیاست تغییر نوع انرژی به نفت را در پیش گرفته است که این مسئله نیز از جمله علل افزایش تقاضای انرژی چین است. در بخش نفت، چین با تولید ۳/۵ میلیون بشکه در روز، ششمین تولید کننده بزرگ نفت در جهان محسوب می‌شود، با این حال اقتصاد این کشور با تولیدات داخلی سیراب نمی‌شود و وابستگی پکن به واردات انرژی روز به روز افزایش می‌یابد. در حالی که تولید نفت در چین از ۱۹۶۵ (آغاز تولید نفت در چین) تا ۲۰۰۸، حدود ۱۷ برابر شد، مصرف آن ۳۷ برابر افزایش یافت. از سوی دیگر، بیش از نیمی از نفت درباره امنیت انرژی از غرب آسیا تأمین می‌شود که همین مسئله نگرانی چین را درباره امنیت انرژی افزایش می‌دهد و علاوه بر این، ۸۵ درصد انرژی وارداتی از مناطق حساسی مانند تنگه‌های مالاکا، هرمز و سوئز عبور می‌کند و بدیهی است هرگونه اختلال جدی در انتقال انرژی از این مناطق، کاهش سرعت یا حتی توقف رشد اقتصادی چین را به دنبال خواهد داشت (jian, 2011, p. 9).

مهم‌ترین دلیل تغییر سیاست‌های چین نسبت به غرب آسیا و تلاش برای حضور بیشتر این کشور در منطقه، نیاز مبرم اقتصاد در حال توسعه این کشور به انرژی است. وابستگی فزاینده به بازارهای جهانی، بر نگرانی مقامات حوزه انرژی در چین افزوده است؛ منابع داخلی این کشور محدود بوده و رشد بالای تقاضا، نارسایی زیرساخت‌ها را برای تأمین نیاز به انرژی آشکار کرده است. بنابراین محافظت از رشد اقتصادی چین با وجود ناامنی در بازار تولید و عرضه و انتقال انرژی، برای مقامات چینی با دشواری‌هایی همراه است. «با در نظر گرفتن این شرایط، مسئله امنیت انرژی برای چین به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات

سیاست خارجی این کشور مطرح است. به عبارت دیگر، امنیت انرژی چین در وضعیت فعلی یکی از اولویت‌های استراتژیک سیاست خارجی چین به شمار می‌آید که طبیعتاً بر رفتار آن در صحنه بین‌الملل تأثیرات پراهمیتی خواهد گذاشت» (واعظی، ۱۳۸۷، ص ۸). چین در حال حاضر نیازهای انرژی خود را از غرب آسیا، آفریقا، اورآسیا، امریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی تأمین می‌کند که هریک از این مناطق، تهدیدها و فرصت‌هایی برای امنیت انرژی چین در بر دارند.

پیش‌تر نیز اشاره شد که منطقه غرب آسیا عظیم‌ترین ذخایر نفتی جهان را دارد و به نظر خیلی از کارشناسان اقتصادی، اقتصاد جهان درآینده متکی به نفت خلیج فارس خواهد بود. بنابراین در این میان خلیج فارس نقش اصلی را بازی خواهد کرد و هرگونه بی‌ثباتی در این منطقه می‌تواند بحرانی بزرگ در اقتصاد جهان به بار آورد. از این نظر، خلیج فارس که بیش از دو سوم ذخایر نفتی اثبات شده در جهان و یک سوم ذخایر گاز طبیعی دنیا را در خود جای داده است، می‌تواند برای قدرت‌های بزرگ از جمله چین که در فرایند توسعه صنعت خود از آن استفاده می‌کنند؛ بسیار ارزشمند باشد (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳، ص ۳۲۶). چین به عنوان یک قدرت بزرگ با مقاصد رو به رشد، مانند دیگر قدرت‌ها و شاید هم بیشتر به نفت خلیج فارس نیاز دارد.

طبق پیش‌بینی‌ها وابستگی چین به انرژی خلیج فارس در سال‌های آتی رو به افزایش خواهد گذاشت؛ به گونه‌ای که تا ۲۰۲۰، به بیش از ۷۰٪ خواهد رسید. در این راستا، چینی‌ها راهبرد انرژی سه وجهی را در این منطقه دنبال می‌کنند که عبارتند از: ۱- به کارگیری دیپلماسی تهاجمی برای برقراری اتصال زیربنایی با کشورهایی که عرضه انرژی را در درازمدت تضمین می‌کنند؛ ۲- فراهم آوردن شرایط لازم برای حضور شرکت‌های نفتی چین در سرمایه‌گذاری و توسعه میدادن نفتی خلیج فارس؛ ۳- تشویق سرمایه‌گذاری متقابل شرکت‌های نفتی کشورهای خلیج فارس در بخش‌های پالایشگاهی و بازار انرژی چین (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۶، ص ۶۷۱).

ب) کاهش اهمیت استراتژیک غرب آسیا برای امریکا

یکی از مهم‌ترین پیامدهای بحران مالی ۲۰۰۸ در غرب، تسریع در روند افزایش قدرت، اهمیت و نقش بین‌المللی کشورهای موسوم به قدرت‌های نوظهور بود. چین در طول سال‌های بحران، ابتدا آلمان را به عنوان دومین اقتصاد بزرگ پشت سر گذاشت. بحران ۲۰۰۸ از طریق تقویت بازیگران جدید بین‌المللی و تضعیف عوامل قدرت ملی امریکا، تأثیرات چشمگیری بر ساختار نظام اقتصاد جهانی و قدرت و نفوذ بین‌المللی امریکا بر جای گذاشته است؛ به طوری که قرارداد این دو تغییر یعنی کاهش سطح قدرت امریکا و تقویت قدرت‌های نوظهور و سایر بازیگران بین‌المللی در کنار هم، به روشنی ایجاد محدودیت‌های فراوان برای امریکا (در سطح داخلی و بین‌المللی) و لزوم تغییر در سیاست خارجی این کشور را نشان خواهد داد. در واقع، همان‌طور که بسیاری از نظریه پردازان روابط بین‌الملل، قدرت را در سلسله مراتب و همچنین ساختار نظام بین‌المللی، مفهومی نسبی فرض می‌کنند، می‌توان اظهار داشت که همزمان با کاهش مؤلفه‌های قدرت یک کشور، بر قدرت دیگر کشورها افزوده خواهد شد؛ بدین نحو که در شرایط افول قدرت امریکا در اثر بحران مالی و سایر عوامل، کشورها و قدرت‌های رقیب قدرت بیشتری کسب خواهند نمود. پیامد این موضوع نیز افزایش قدرت و نقش کشورهای نوظهور و ارتقای جایگاه آنها در نظام بین‌الملل و در نتیجه، ایجاد تغییرات مهم در نظام اقتصاد جهانی است که زمینه‌های لازم برای تغییر در سیاست خارجی امریکا را با هدف تطبیق با این شرایط و بازیابی قدرت ملی و بین‌المللی، فراهم آورد.

در مجموع، می‌توان گفت دولت امریکا با مشاهده کاهش قدرت ملی این کشور در نتیجه تأثیرات بحران و تعداد دیگری از عوامل، طی سال‌های اخیر و در عین حال، ظهور قدرت‌های سیاسی و اقتصادی جدید چون چین، برزیل، هند و روسیه که به کمک اقتصاد شکوفای خود در حال کسب قدرت در عرصه جهانی هستند، به این نتیجه رسیده است که این کشور برای حفظ موقعیت برتر بین‌المللی و جبران عقب ماندگی‌های سال‌های اخیر، می‌بایست بیشترین توجه خود را صرف

امور داخلی و بازیابی قدرت و نفوذ بین‌المللی کند. تمرکز این کشور بر امور داخلی را می‌توان به وضوح در استراتژی امنیت ملی این کشور که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد دید که در آن اوباما تأکید می‌کند: «راهبرد ما با اذعان به این نکته آغاز می‌شود که نیرومندی و نفوذ ما در خارج وابسته به گام‌هایی است که در داخل کشور برمی‌داریم». وی همچنین خاطرنشان می‌کند که «دیگر زمان جنگ علیه تروریسم سپری شده و باید براساس دیپلماسی چندجانبه فعالیت کرد» (جونور، ۱۳۸۹).

اگرچه به طور طبیعی تمایل به چندجانبه‌گرایی در بین دموکرات‌ها نسبت به جمهوری خواهان بیشتر است، اما براساس شواهد، تأثیرات ناشی از بحران به گونه‌ای انکارناپذیر موجب تقویت بیشتر گرایش اوبامای دموکرات به اعمال دیپلماسی چندجانبه‌گرایی در سیاست جهانی امریکا شده است. در این رابطه، امریکا سایر قدرت‌های بزرگ و اصلی جهان را فراخواند تا با ارائه کمک‌های نظامی، نیروهای حافظ صلح و منابع مالی بیشتر، از بار هزینه‌های مالی امریکا در عرصه‌های سیاست و امنیت بین‌المللی بکاهد. در بخشی از استراتژی جدید امنیت ملی امریکا چنین آمده است که «ما توجه خود را بر (گروه بیست گانه اقتصادهای عمده) به عنوان نخستین مجمع همکاری بین‌المللی اقتصادی تمرکز داده‌ایم و در تلاشیم بار دیگر تقاضای جهانی را متعادل‌سازیم تا در حالی که اقتصادهای نوظهور به تقاضای جدید دامن می‌زنند، ایالات متحده بتواند بیشتر صرفه‌جویی و بیشتر صادر کند» (جونور، ۱۳۸۹).

اولویت سال‌های اخیر دولت امریکا تمرکز هرچه بیشتر بر مسائل داخلی و تلاش برای بازسازی اقتصادی و پرهیز از تحمیل هزینه‌های جدید به اقتصاد بحران‌زده این کشور بوده است. برخی از کارشناسان، این وضعیت را به عنوان گروگان گرفته شدن سیاست خارجی امریکا توسط وعده‌های اوباما در زمینه سیاست داخلی توصیف کرده‌اند. این امر به طور طبیعی موجب ایجاد تحولات جدیدی در سیاست خارجی این کشور از جمله تأکید بیشتر بر چندجانبه‌گرایی در سطح جهانی، اتخاذ سیاست تمرکز بر آسیا، پایان دادن به سیاست مبارزه با

تروریسم و عدم تمایل به حضور مستقیم در تمام مناطق مهم و استراتژیک جهانی شده که در مجموع، در کنار رونق تولید نفت و گاز در امریکا (انقلاب شیل اویل)، اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی امریکا را کاهش داد.

این موارد را به وضوح می‌توان در نطق سالانه و مهم باراک اوباما که در جمع نمایندگان مجلسین امریکا در تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۱۴ ایراد کرد نیز مشاهده کرد. در این سخنرانی، مسائل داخلی و اقتصادی و بازسازی بخش‌هایی از اقتصاد امریکا که در اثر بحران آسیب دیده‌اند، از همه برجسته‌تر بود. خاورمیانه نیز نسبت به گذشته چندان مورد توجه قرار نگرفت. این بدان معنی نیست که به مسایل خاورمیانه پرداخته نشد، ولی به لحاظ کمی و کیفی توجه به خاورمیانه نسبت به گذشته کمتر به نظر می‌رسید. در عین حال، اشاره کوتاه ولی مهم او به منطقه آسیا پاسیفیک و به کار بردن واژه «تمرکز» حایز اهمیت و در خور توجه بود (سجادپور، ۱۳۹۳). قبل از آن اوباما در آغاز دوران ریاست جمهوری خود، بر سیاست جدید نسبت به مسلمانان و تغییر چهره منفی و منفور امریکا در کشورهای مسلمان تأکید کرده بود که نشان از سیاست جدید وی نسبت به خاورمیانه داشت. البته در عمل، رفتار اوباما نشان داد سیاست‌های ریاست جمهوری امریکا نسبت به خاورمیانه بیش از هر منطقه دیگر در جهان تحت‌تأثیر فرهنگ سیاسی ناکارآمد امریکا، گروه‌های ذی‌نفوذ و حامیان اسرائیل و به ویژه گنکره است که محدودیت‌های شدیدی را به دولت اوباما، به‌ویژه برای حل مسئله فلسطین و اسرائیل تحمیل می‌کند (Geges, 2013, p. 302).

برای مثال، اگر واکنش امریکا به تحولات و قیام‌های عربی را با سیاست خارجی این کشور بعد از جنگ جهانی دوم مقایسه کنیم، بی‌گمان به محدودیت‌هایی که این کشور در سیاست خارجی به دلیل بحران مالی اخیر با آن روبرو است و همچنین، عدم توان و تمایل این کشور به ادامه سیاست‌های سابق خود در قبال خاورمیانه پی می‌بریم. امریکا در سال ۱۹۴۸ که طرح مارشال را برای راه‌اندازی اقتصاد اروپا به اجرا درآورد، ۱۳ میلیارد دلار را مستقیم به اروپاییان بخشید. اگر امریکا بخواهد در دنیای امروز چنان کمکی بکند، باید حدود ۷۰۰

میلیارد دلار بپردازد. امریکای امروز نمی‌تواند حتی یک دهم این مبلغ را مثلاً برای کمک به مصر، تونس، لیبی یا کشورهای دیگر هزینه کند. حداکثر کاری که در سال ۲۰۱۱ از دست امریکا برآمد تا برای دولت جدید مصر به عمل آورد، پیشنهاد یک میلیارد دلار ضمانت وام (نه خود وام) به علاوه یک میلیارد دلار بخشودگی بدهی‌ها بود (Walt, 2011, p. 14). با توجه به فشار فزاینده بودجه ریاضتی و محدودیت‌های واقعی در استفاده از ابزارهای قهری و نظامی، دولت امریکا سعی کرده حضور و نقش خود در خاورمیانه را محدود نماید. در همین رابطه، چاس فریمن، سفیر سابق امریکا در عربستان در این باره می‌گوید: «ما نفوذ و کنترل خود را بر بسیاری از مسائل چالشی خاورمیانه از دست داده‌ایم، ما باید این واقعیت را بپذیریم که ایالات متحده دیگر نمی‌تواند انتظار داشته باشد نفوذ و قدرت گذشته خود را در منطقه حفظ کند» (Dreyfuss; Turse, 2013).

از دیگر عوامل مهم تأثیرگذار در ایجاد تغییرات ذکر شده در سیاست خارجی امریکا و کاهش اهمیت خاورمیانه برای واشینگتن، مطرح شدن کشف میدان‌های عظیم نفتی قابل استحصال در امریکای شمالی (انقلاب شیل اویل) و بهبود موقعیت امریکا در زمینه تولید نفت است. اهمیت پیامدهای ژئواستراتژیک این موضوع بیش از تأثیرات اقتصادی آن است. اعلام استقلال امریکا از نفت خاورمیانه می‌تواند بر معادله‌های بین‌المللی و ساختارهای قدرت در سطح جهانی تأثیرگذار باشد. قابل کتمان نیست که امریکا تا به امروز به دلیل وابستگی به نفت خاورمیانه خود را گرفتار حضور سیاسی و نظامی در این منطقه ملتهب کرده است. از میان رفتن این نیاز می‌تواند سبب‌ساز آزادی عمل بیشتر امریکا در حوزه سیاست خارجی و امنیتی باشد (Michaud, 2014). این امر موجب خواهد شد ایالات متحده برخلاف گذشته، به دلیل عدم وابستگی عمیق به نفت این منطقه، نیازی نداشته باشد که به طور کامل خود را درگیر مسائل و بحران‌های این منطقه کند.

کم شدن وابستگی به منابع انرژی نیم کره شرقی، نیاز امریکا به مداخله در آنجا و خصوصاً نیاز به اینکه امریکا خود را درگیر و نگران خلیج فارس کند را کاهش خواهد داد و این می‌تواند تغییر کامل نگرش در خصوص چگونگی

کارکردن سیستم جهانی به حساب آید (Friedman, 2012). البته این کاهش وابستگی به معنای خروج کامل امریکا از این منطقه و واگذار کردن آن به رقبای جهانی و منطقه‌ای نخواهد بود. ایالات متحده می‌داند که ادامه تسلط بر این منطقه از طریق حمایت از متحدانش در منطقه، به دلیل اهمیت آن برای دیگر بازیگران، ابزار بی‌نظیر اعمال قدرت برای امریکا محسوب می‌شود.

در این شرایط به دلایل مختلف ذکر شده، دیگر امریکا آن حساسیت و وابستگی سابق به خاورمیانه را نداشته و این امر یکی از دلایل مهم کاهش تمایل این کشور به درگیر کردن خود در تحولات پیچیده خاورمیانه است. تجلی این امر را می‌توان در موضع غیرفعال امریکا نسبت به تحولات کشورهای منطقه، موسوم به بهار عربی و پس از آن ناآرامی‌ها در لیبی، سوریه و حتی عراق مشاهده کرد. در مورد لیبی، در واقع این کشورهای اروپایی بودند که ابتکار عمل را برای مداخله در جهت پایان دادن به جنگ داخلی این کشور و برانداختن حکومت قذافی در دست گرفتند و امریکا تنها در حد کشور عضو ناتو در این مداخله شرکت کرد. در مورد سوریه نیز امریکا به رغم تمایل به سقوط دولت اسد، از مداخله مستقیم خودداری کرد.

نتیجه‌گیری

چین به عنوان بازیگری نسبتاً جدید در خلیج فارس، نه سابقه استعماری دارد و نه مانند امریکا سیاست‌های ستیزه‌جویانه‌ای دارد. همچنین چین بازار بزرگی است که جذابیت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران خلیج فارس دارد. از زمانی که این کشور به رهبری دنگ شیائو پینگ، اصلاحات اقتصادی خود را آغاز کرد، به عنوان بازیگر بالقوه جهانی مطرح شد.

آنچه سبب شده تا چین حضور خود را در غرب آسیا افزایش دهد، نیاز این کشور به انرژی است. رشد اقتصادی بالای چین در سال‌های اخیر، نیازش به انرژی را افزایش داده و امنیت در دستیابی به انرژی را مطرح کرده است. به همین دلیل چین سعی کرده است در تمام نقاط نفت‌خیز جهان بخصوص در کشورهایمانند ایران و سودان که به نوعی با امریکا مشکل دارند، حضور داشته باشد. از

آنجا که خلیج فارس مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده نفت وارداتی چین (۵۸ درصد) است، این کشور قصد دارد برای حفظ امنیت انرژی خود، جای پای خود در خلیج فارس پیدا کند. بدین منظور چین روابط تجاری گسترده‌ای با دو کشور قدرتمند منطقه، ایران و عربستان، به عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» خود برقرار کرده است.

عامل دیگر حضور قدرتمندتر چین در غرب آسیا، افول قدرت و حضور آمریکا در غرب آسیا در نتیجه بحران مالی غرب در سال ۲۰۰۸ میلادی است. در مورد تأثیر بحران اخیر بر سیاست خارجی آمریکا مشاهده کردیم که این بحران با «تقویت قدرت بازیگران جدید» و «تضعیف عناصر قدرت ملی این کشور»، ساختار نظام اقتصاد جهانی و قدرت و موقعیت برتر بین‌المللی آمریکا را دستخوش تغییر قرارداد و در نهایت، دولت آمریکا را وادار به بازنگری در سیاست خارجی خود با هدف تطبیق با شرایط جدید داخلی و بین‌المللی پس از بحران کرد. دولت این کشور با هدف تقویت و بازیابی قدرت و موقعیت بین‌المللی سابق خود، اولویت خود را تلاش برای بازسازی اقتصاد و حل مشکلات داخلی قرارداد؛ به طوری که بخش زیادی از تصمیمات و تغییرات جدید سیاست خارجی امروز این کشور را می‌توان بر این اساس تحلیل کرد و به نوعی نتیجه و پیامد این امر دانست.

با توجه به این شرایط باید کاهش ارزش استراتژیک نفت غرب آسیا و در نتیجه تغییر نگاه استراتژیک آمریکا در قبال منطقه را روندی ساختاری و استراتژیک در نظر گرفت که از زمان اوپاما آغاز و به احتمال فراوان در دوره ترامپ تداوم خواهد یافت. در این راستا نباید پنداشت دولت ترامپ تغییری بنیادین در این روند ایجاد خواهد کرد. به واقع نگاه دولت ترامپ به منطقه در تداوم سیاست کلان آمریکا قرارداد و دولت وی تنها به دنبال بهره‌برداری منافع اقتصادی است؛ کما این که در سخنرانی وی در عربستان نیز بر عدم تعهد جدی آمریکا نسبت به غرب آسیا اشاره شد. به هر حال تداوم بحران‌ها در غرب آسیا، منافع اقتصادی آمریکا به خصوص در عرصه فروش تسلیحاتی را تأمین خواهد



کرد. البته این بدان معنا نیست که امریکا دیگر دخالتی در روندها و رویدادهای غرب آسیا نخواهد داشت و یا اینکه از حضور نظامی آن کاسته خواهد شد؛ مسئله اصلی کاهش اهمیت نفت غرب آسیا برای امریکا و دست بازتر این کشور برای مدیریت تحولات منطقه در راستای منافع خود با کمترین میزان هزینه و کسب منافع اقتصادی است. ضمن اینکه علت دیگر این امر افزایش اهمیت شرق آسیا برای امریکا به دلیل ظهور چین و استراتژی نگاه به شرق امریکا بر محور سیاست دربرگیری یا تعامل اقتصادی و مهار نظامی است که از اولویت غرب آسیا کاسته است.

منابع

الف) فارسی

- ترابی، قاسم. ۱۳۹۰. مقایسه انرژی چین و آمریکا: با تأکید بر منطقه غرب آسیا، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی-امریکا شناسی**، سال دوازدهم، شماره ۳.
- جعفری صمیمی، احمد؛ خزایی، ایوب؛ منتظری، جلال. ۱۳۹۲. «بررسی اثر روش تامین مالی بر رشد سودآوری بنگاه‌ها در ایران»، **راهبرد اقتصادی**، دوره ۲، شماره ۷. جونپور، کلر هالز؛ مرل، دیوید. ۱۳۸۹. «استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا» برگرفته از سایت: <http://www.jahannews.com>
- حسینی، سیدمحمد. ۱۳۹۱ "بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی کاندیدهای ریاست جمهوری آمریکا ۲۰۱۲-۲۰۰۰"، **فصلنامه مطالعات آمریکا**، پیش شماره ۵.
- حسینی، سیدیعقوب؛ بهجتی اردکانی، بابک؛ رحمانی، سحر. ۱۳۹۱. «ارائه مدلی برای سنجش تفکر استراتژیک مدیران صادرات ایران با رویکرد مدل‌سازی معادلات ساختاری»، **پژوهشنامه مدیریت اجرایی**، دوره ۴، شماره ۷.
- حلاجیان، ابراهیم؛ امین، شادعلی. ۱۳۹۴. «شناسایی و تدوین استراتژی‌های موثر مدیریت استراتژیک توسعه شهری شهرستان رامسر»، **مدیریت شهری**، دوره ۱۴، شماره ۴۰.
- درخشان، مسعود. ۱۳۹۰. «بحران مالی آمریکا، بررسی علل ماهیت و راهکارها»، گزارش راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۱۳۷.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال؛ فرازی، مهدی. ۱۳۹۰. «موانع و فرصت‌های گسترش نقش چین در غرب آسیا»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، شماره ۴.
- سجادپور، کاظم؛ شریعتی، شهروز. ۱۳۹۰. «گزاره ایران در روابط آمریکا و چین»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال هفتم، شماره ۲.
- سجادپور، محمدکاظم. ۱۳۹۳. «کالبدشکافی نطق باراک اوباما»:

<http://www.irdiplomacy.ir/fa.page>

- شاطری، فاطمه؛ امینی‌خواه میبیدی، حسین علی. ۱۳۹۵. «بازاریابی و صادرات»، **نخستین کنفرانس بین‌المللی پارادیم‌های نوین مدیریت هوشمندی تجاری و سازمانی**.
- شریعتی‌نیا، محسن. ۱۳۸۴. «چین، انرژی و غرب آسیا»، معاونت پژوهش‌های سیاست

خارجی، گروه مطالعات آسیا.

شریعتی‌نیا، محسن. ۱۳۸۵. «سیاست خارجی چین، تأملی در بنیان‌ها»، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، پژوهش شماره ۳. شریعتی‌نیا، محسن. ۱۳۸۶. «سیاست غرب آسیای چین»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۳.

طاهری، ابوالقاسم و ترابی، قاسم. ۱۳۹۰. اقدامات و سرمایه‌گذاری چین در عرصه بازار انرژی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۴.

علی‌مات، محمد اس. ۲۰۱۳. م. «چین و غرب آسیا از جاده ابریشم تا بهار عربی»، ترجمه: فریبرز سلامی، انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران.

قنبری، ابوالفضل؛ کرمی، فریبا؛ حیدری‌نیا، سیداحمد. ۱۳۹۵. «تحلیل رشد و توسعه ناموزون شهرهای میانه‌اندام در ایران» (مطالعه موردی: شهر مرند آذربایجان شرقی)، آمایش محیط، دوره ۹، شماره ۳۳.

کمپ، جفری؛ هارکاو، رابرت. ۱۳۸۳. «جغرافیای استراتژیک غرب آسیا»، ترجمه سید مهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

گریفین، استل. ۱۳۷۸. «ابعاد مسئله انرژی»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ترجمه غلامحسین حسن تاش، سال ۱۳، شماره ۷ و ۸.

متوسلی، محمود. ۱۳۸۰. «سیاست‌های تجاری و توسعه اقتصادی»، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.

محمود اقدم، حسین. ۱۳۹۵. «بررسی الگوهای استراتژی مدیریت دانش و کاربرد ایمنی مبتنی بر مدیریت استراتژیک در محیط‌های کار»، ایده‌های نو در علوم و فناوری؛ دوره ۱، شماره ۱.

موسوی شفیعی، مسعود. ۱۳۸۸. «امنیت انرژی محور تعامل سازنده و موتور توسعه ملی»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی.

نظربلند، غلامرضا. «درآمدی بر بحران‌های مالی جهانی»، تهران: نشر نی.

ب) انگلیسی

British Petroleum. 2010. Statistical Review of World Energy.

Chang, FekixK. 2001. "Chinese Energy and Asian Security", **Orbis**, Vol.45, Issue 2.

China Energy, Pollution, Environment. (2010-2011). Facts & Statistics.

Clinton, H. 2012. **US reshaping foreign policy based on 'power of economics' and 'jobs Diplomacy'**, quot at: [http:// en. mercopress. com](http://en.mercopress.com). 2012.11.17.

Cornelius, Peter & Story, Jonathan. 2007."China and Global Energy Markets", **Orbis**, Vol.51, Issue1.



- Correlje, Aad. & Van der linde, Coby. 2006. " Energy Supply Security and Geo Politics: A European Perspective", **Energy Policy**, vol.34.
- Dorian, James P, et al. 2006." Global Challenges in Energy ", **EnergyPolicy**, Vol.34.
- Dreyfuss, Bob. & Nick Turse. 2013. **American Death Spiral in the Middle East.**
- Fareed Mohamedi. 2009. **China: a new model in overseas oil strategy.**
- Favennec, Jean-Pierre. 2005. " Oil and Natural Gas Supply for Europe", Elsevier, **Catalysis Today**, No.106.
- Friedman, Gorge. 2012. & quot; US Foreign Policy: Room to Regroup" Start for Global Intelligence.
- Geges, Fawaz A. 2013. & quot; The Obama approach to the Middle East: the end of America’s Moment & quot; **International Affairs**, 89: 2 (2013) 299–323.
- Gris, Peter Hays, **China’s New Nationalism: Pride, politics, and Diplomacy**, (University of California Press – 2005) P: 45.
- Holmes, James R. Yoshihara, Toshi, 2008. "China’s Energy- Driven Soft Power", **Orbis**, Vol. 52, No.1.
- James, Harold. 2011. & quot; International order after the financial crisis & quot; **International Affairs**,87: 3, p.525-537.
- Jian, Zhang. 2011. China s Energy Security: Prospects, Challenges, and Opportunities, **the Brookings Institution.**
- Kennedy, Paul. 1978. "The Rise and Fall of Great Powers", **Random House.**
- Khan. Abdul Salaam. 2015. "Is growing China a Real Challenge to the U.S. Power?", **International Journal of Humanities and Social Service**, Vol. 5, No. 10(1).
- Lampton, David M., **The Three faces of Chinese Power**, (University of California Press-2008) p:78.
- Martin, Micheal. 2010. & quot; International Politics and the Global Economic Crisis & quot; **Irish Studies in International Affairs**, 21, pp5–15.
- Mgnus, G. & Burnett, P. 2006. A Route to Riches on the New Silk Road, **Financial Times**, p 15.
- Michaud, Kriss. & Joe Buccino. & Stephen Chenelle. 2014. & quot; The Impact of Domestic Shale Oil Production on U.S. Military Strategy and its Implications for U.S.-China Maritime Partnership & quot; **Smallwars**

- Journal**, at: <http://smallwarsjournal.com>.
- Mouwad, Jad. 2010. **New York Times**, at: www.nytimes.com/2010/03/20/business/energy-environment/20-saudi.html?pagewanted=all.
- Nkouna, Francois Joseph. 2013. "The U.S. Economic Hegemony and the Rise of China: What Lessons to be learned"? **Linnaeus University, School of Social sciences, Department of Political Science**, see: www.diva-portal.org/smash/get/diva2:627400/FULLTEXT01.pdf.
- Nuttall, William J. & Manz, Devon L. 2008, "A New Energy Security Paradigm for the Twenty-First Century", **Technological Forecasting & Social Change**, Vol.75.
- Tai-Ting Liu&Ming-Te. 2011. "Hegemonic Stability and Northeast Asia: What Hegemon? What Stability?" **Journal of Alternative Perspectives in the Social Sciences** 3 (2).
- Tian and others. 2017. "Trends in World Military Expenditure, 2016, **SIPRI fact sheet**,6.
- Walt, Stephen. 2011. & quot; The End of the American Era & quot; The **National Interest**, 6-16.
- Xinhua, 12 May 2010. **China, Arab states eye new `Silk Road` seek elevated ties**, at: <http://xinhua.com/english2010/china/2010-5-12/c-13290704.htm>
- Xinhua, 21february 2012. **Iran oil ban triggers Chinese oil reserve concern**. at: <http://news.Xinhuanet.com/english/indepth/2012-02-21/c-131423403.htm>

